



# تاریخ ادبیات روسیه

جلد اول

از آغاز تا الاستوی

ایوان سرگه یویچ تورگینف

[xalvat.com](http://xalvat.com)

نوشته د. س. میرسکی

ترجمه ابراهیم یونسی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

میرسکی، د. س.

تاریخ ادبیات روسیه

*A History of Russian Literature*

به تصحیح فرانسیس ج. وایتفیلد

ترجمه ابراهیم یونسی

چاپ اول: ۱۳۵۴

چاپ: چاپخانه سپهر - تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۳۶۵ - ۱۳۵۴/۴/۳۱

حق چاپ محفوظ است.

## ۱. ادبیات روسیه باستان

### (قرن یازدهم تا قرن هفدهم)

۱۷	زبان ادبی
۱۹	اوضاع ادبی
۲۰	آثار ترجمه شده
۲۱	دوره کیف
۲۵	وقایعنامه‌ها
۲۸	جنگک ایگور و خانواده آن
۳۳	بین دوران اعتلای ادب کیف و مسکو
۳۸	دوران مسکو
۴۱	تواریخ
۴۴	آغاز پیدایش آثار داستانی
۴۶	پایان دوران ادبیات قدیم مسکو: آواکوم
۵۱	

## ۲. پایان دوران ادبیات قدیم روس

۵۷	تجدید حیات جنوب غربی
۵۹	مرحله انتقالی در مسکو و پترزبورگ
۶۰	نخستین اثر منظوم ادبی
۶۳	درام
۶۵	آثار داستانی، مجموعه‌های بی‌قدرو قیمت
۶۷	

## ۳. عصر کلاسیسیسم

۷۱	کانتیه میر
۷۳	تردیا کوفسکی
۷۴	لامونوسوف
۷۵	شعر داستانی و غنایی پس از لامونوسوف
۸۰	درژاوین
۸۴	درام
۸۸	نشر قرن هجدهم
۹۳	کارامزین
۹۸	معاصران کارامزین
۱۰۴	کریلوف
۱۰۸	رمان
۱۱۱	

## ۴. عصر طلایی شعر

۱۱۵	ژوکوفسکی
۱۲۰	سایر شاعران نسل پیش
۱۲۵	پوشکین
۱۳۰	شاعران کهنتر
۱۵۴	بار اتینسکی
۱۵۶	

۱۶۱	یازیکف
۱۶۴	شاعران عارف
۱۶۷	تئاتر
۱۶۸	گریبایدف
۱۷۳	آثار مشهور شاعران
۱۷۶	ظهور رمان
۱۷۸	نثر پوشکین
۱۸۳	رشد روزنامه نگاری

۱۸۷

۵. عصر گوگول

۱۸۹	مقطوع شعر
۱۹۲	کالستوف
۱۹۵	تیوچف
۲۰۰	لرمانتوف
۲۱۰	شعر مبتنی بر خودیشتن نگری
۲۱۲	درام
۲۱۴	رمان نویسان دهه سی
۲۱۶	گوگول

۲۳۳	نثر لرمانتوف
۲۳۷	نخستین ناتورالیستها
۲۳۸	روزنامه نگاران پترزبورگ
۲۳۹	محافل مسکو
۲۴۲	دوستاناران فرهنگ و تمدن نژاد اسلاو (اسلاو فیلهها)
۲۴۵	بلینسکی

۲۵۱

۶. عصر رئالیسم

۲۵۱	رمان نویسان (۱)
۲۵۳	منشأ و خصلت رمان رئالیستی روس
۲۵۷	آثار اولیه داستایفسکی
۲۶۲	آکساکف
۲۶۷	گنچارف
۲۷۲	تورگنیف
۲۹۰	نوع دوستان احساساتی
۲۹۱	پیز مسکی
۲۹۷	رمان نویسانی که به شخصیت های ولایتی می پردازند

۷. عصر رئالیسم

روزنامه نگاران، شاعران، و نمایشنامه نویسان

۳۰۱	
۳۰۳	نقدپس از بلینسکی
۳۰۷	هرزن
۳۱۴	رهبران رادیکال
۳۱۹	دوستانان فرهنگ و تمدن قوم اسلاو، و ناسیونالیستها
۳۲۱	شاعران مکتب التقاطی (از هرچمن گلی)
۳۲۴	آلکسی کنستانتیوویچ تالستوی
۳۲۷	فت
۳۳۰	شاعران رئالیست
۳۳۲	نکراسف
۳۳۸	سقوط کامل شعر
۳۳۹	درام
۳۴۱	آستروفسکی
۳۴۸	سوخاوو-کابیلین؛ پیزمسکی؛ و نمایشنامه نویسان کمتر
۳۵۲	نمایش لباس

۳۵۵

۸. عصر رئالیسم

۳۵۵

رمان نویسان (۲)

۳۵۷	تالستوی (پیش از ۱۸۸۰)
۳۸۰	داستایفسکی (پس از ۱۸۴۹)
۴۰۰	سالتیکوف شدرین
۴۰۴	انحطاط رمان در دهه‌های شصت و هفتاد
۴۰۷	رمان نویسان و ابسته به طبقه عوام

۴۱۵

افزوده‌ها

۴۷۷

فهرست راهنما



## تورگنیف

ایوان سرگه یویچ تورگنیف<sup>۴</sup> در بیست و هشتم ماه اکتبر ۱۸۱۸ در «اریول»<sup>۵</sup> به جهان آمد. پدرش که نجیب زاده ای خوش هیأت و زیبا طلعت اما بی چیز بود و در سوار نظام خدمت کرده بود پیر دختر مالدار ی را بزنی گرفته بود. این زن که در دوران کودکی و نوجوانی نابختیار بود شوهرش را که هرگز عشق و علاقه ای به وی در خویشتن احساس نمی کرد به حد پرستش دوست می داشت - این شرایط و اوضاع همراه با مکنّت فراوانی که در اختیار داشت دست به دست هم داده و مادام تورگنیف را به صورت زن بد خو و سختگیر و تحمل ناپذیری در آورده بود. وی هر چند به پسرش

1. Leskov      2. Pisemsky

۳. Determinism : فلسفه تائیر اسباب خارجی در کار بشر. - م.

4. Ivan Sergeyevech Turgenev      5. Orël



دل‌بستگی شدید داشت با استبدادی روح‌آزار باوئی رفتار می‌کرد؛ رفتارش با سرفه‌ها و خدمتکارانش نیز سخت و ظالمانه بود. در خانه مادر بود که نویسنده آینده ادبیات فرانسه، یک شاکچی<sup>۱</sup> نظام سرفداری را در بدترین شکل و هیأت خود دید. تورگنیف در ۱۸۳۳ وارد دانشگاه مسکو شد، لیکن یک سال پیش در آنجا نماند، چون در ۱۸۳۴ مادرش به پترزبورگ نقل مکان کرد و وی نیز ناگزیر به دانشگاه سن پترزبورگ رفت. تحصیلاتش زیر نظر پروفیسور پلتنیف<sup>۲</sup>، دوست پوشکین بود و این امر به وی امکان داد با پوشکین آشنا شود. نخستین اشعارش در ۱۸۳۸ در ماهنامه «پوشکین» که اینک از آن پلتنیف بود منتشر شد. این پیوند با ادبای اشراف در خور اهمیت است: از میان معاصران خود، او تنها کسی است که حلقه پیوند زنده‌ای را با عصر اعتلای شعر داشت. پس از اخذ درجه از دانشگاه برای تکمیل تحصیلات فلسفی به برلن رفت و در دانشگاهی که مقرر و معبد هگل، معبود ایدئالیست‌های نسل جوان روسیه بود، به تحصیل اشتغال ورزید. در برلن با چندتن از این ایدئالیست‌های روسی از آنجمله «استانکه‌ویچ» و گرانفسکی<sup>۳</sup> دیدار کرد و از آن پس دوست و متحد غرب‌گرایان بود. سه‌سالی که در برلن بود (۱۸۴۱ - ۱۸۳۸) عشق و علاقه‌ای به تمدن غرب، و به آلمان، در او بوجود آورد که تا زنده بود دوام یافت. هنگامی که در ۱۸۴۱ به روسیه باز آمد در نظر داشت به خدمت دانشگاه درآید. چون این کار سرنگرفت به خدمت دستگاه دولت درآمد، اما در این کار هم دو سال بیش نماند و پس از ۱۸۴۵ جز ادبیات از کلیه عرصه‌های فعالیت کناره‌گرفت. فعالیتش در آغاز و بطور عمده در قلمرو شعر بود، چندان که در نیمه دهه چهارم وی را به استناد منظومه داستایی پادشاه که در ۱۸۳۴ منتشر کرد یکی از امیدهای مهم نسل جوان در عرصه شعر می‌دانستند. در ۱۸۴۵ با مادرش به هم‌زد، و مادرش دیگر پولی به او نداد و او به مدت چندین سال تا مرگ مادرش ناگزیر بود چون یک ادیب خانه بدوش زندگی کند. علت ناخرسندی مادام تورگنیف قسمتی این بود که نمی‌خواست پسرش از خدمت دولت کناره‌گیری کند و در کار خطرناک و انقلابی گونه‌ای بی‌جهت قلم بزند، اما مایه عمده این ناخرسندی مخالفت او با دل‌بستگی پسر به مادام و یاردو<sup>۴</sup> خواننده مشهور

1. A Sportsman's Sketches

2. Pletnëv

3. Granovsky

4. Pauline Garcia (Mme Viardot)



بود، اما این شیفتگی به هر حال در تمام مدت عمر دوام کرد. مادام «ویاردو» این عشق را تحمل می‌کرد و به مصاحبت با او علاقه‌مند بود، بنابراین تورگنیف توانست بیشتر اوقاتش را در جوار او به سر برد. در ۱۸۴۷ به خارجه رفت و جز در ۱۸۵۰ که خبر بیماری سخت مادرش را شنید به روسیه باز نیامد. با مرگ مادرش خویشتن را صاحب ثروتی بزرگ یافت.

در این ضمن شعر را رها کرده و به نشر گراییده بود. در ۱۸۴۷ سوده‌منیک نکراسف انتشار داستانهای کوتاهی را که بعدها نام یادداشتهای یک شکاچی را به خود گرفتند آغاز کرد. این داستانها در ۱۸۵۲ به صورت کتاب و تحت همین عنوان منتشر شدند و با داستانهای دیگری که در حوالی همین زمان منتشر شده بودند تورگنیف را - اگر نه در صدر - در صف مقدم نویسندگان روسیه جای دادند. یادداشتهای یک شکاچی واقعه ادبی و اجتماعی بزرگی بود. داستانهای آن که اگر تک‌تک مورد توجه قرار می‌گرفتند ضرر روزیانی بر آنها متصور نبود بر زمینه این سالیان خفقان‌آوری که همه جا را سکوت فرا گرفته بود در مجموع تأثیر نیرومند و قابل ملاحظه‌ای را به بار آوردند. ارائه مدام «سرف» در مقام موجودی که نه فقط انسان بلکه در انسانیت برتر از صاحب خود بود کتاب را به صورت اعتراضیه شدیدی علیه نظام سرفداری درآورد. می‌گویند که برامپراتور آلکساندر دوم به شدت تأثیر کرد و عزم به الغای نظام سرفداری را در او برانگیخت. طبعاً مقامات مملکتی سخت متوحش شدند. مأموری که اجازه نشر کتاب را داده بود از دستگاه سانسور رانده شد. اندکی بعد اعلانی به مناسبت مرگ گوگول منتشر کرد که لحن آن به نظر پلیس تند آمد، و موجب توقیف و تبعیدش به ملک شخصی خود شد. هجده ماه در اینجا ماند (۱۸۵۳-۱۸۵۲). چون آزاد شد به پترزبورگ باز آمد. اینک در اوج افتخار و موفقیت بود. چندین سال عملار هبر و پیشوای جامعه ادب پترزبورگ بود و نظریاتی که ابراز می‌کرد در حکم قانون بود.

سالیان نخستین سلطنت آلکساندر دوم بهار و عنفوان شهرت تورگنیف بود. پیش از او هیچکس چون او از وحدت شور و اشتیاق اصلاح طلبانه و ترقیخواهانه‌ای که جامعه روس را در پنجه گرفته بود استفاده نکرده بود. وی را به عنوان سخنگوی این جریان پذیرفتند. در طرح واره‌ها و داستانهای اولیه‌اش، نظام سرفداری را به باد انتقاد گرفته بود؛ در ددین<sup>۱</sup> که به سال ۱۸۵۶ منتشر شد در عین حال که نارسایی

1. Rudin





ایدآلیسم نسل پیشتر را آشکار می‌ساخت از آن زبان به تمجید گشود؛ در آشیانه اشراف<sup>۱</sup> (۱۸۵۹) آنچه را که در آرمانهای ملاکین ده‌نشین سابق شریف وارزنده بود تجلیل کرد، و در اثر دیگرش به نام ددآستانه<sup>۲</sup> (۱۸۶۰) کوشید تصویری قهرمانانه از دختری از نسل جوان را ارائه کند. «دابرولیوبوف»<sup>۳</sup> و «چرنیشفسکی»<sup>۴</sup> که رهبران افکار بودند نوشته‌هایش را اساس گفتارهای روزنامه‌ای خود قرار می‌دادند. هنرش تقاضاهای همه را برآورده می‌ساخت، چه در عین حال که اجتماعی بود گرایش مشخص و معینی نداشت، زندگی را چنانکه بود تصویر می‌کرد و برای موضوع آن داغترین مسائل روز را برمی‌گزید. سرشار از حقیقت و در عین حال مالا مال از زیبایی و شعر بود. راست و چپ را به یکسان ارضا می‌کرد: همان راه و روش میانه‌ای بود که دهه چهارم به عبث در جستجویش دست به اطراف سوده بود؛ سبکی بود که به یک اندازه از چاله‌هایی که اقدام به ترسیم کاریکاتور مسخره و توصیف «نوع دوستانه» و آمیخته به احساسات بسیار در پیش پا می‌نهاد دوری می‌جست؛ سبکی بود کامل. تورگنیف نسبت به موفقیت خویش و خاصه نسبت به ستایش و تمجید نسل جوان و مردم دارای افکار متری، که ظاهر آن خود سخنگوی ایشان بود و مشتاق بود که باشد، سخت حساس بود. تنها خرده‌ای که به کارش می‌گرفتند این بود که با اینکه زنان زیبای بسیاری را آفریده است نتوانسته یک قهرمان روسی را در این عرصه ارائه کند، و می‌دیدند که وقتی هم خواسته بود مرد کار و عمل بیافریند به سراغ بلغارها رفته بود (انصاروف<sup>۵</sup>)، یکی از شخصیت‌های ددآستانه. در اینجا باید افزود چون همه به حقیقت تصاویر عکس‌مانندی که از زندگی روسیه به دست می‌داد اعتقاد داشتند این نه او بلکه زندگی روسیه بود که جای خرده‌گیری و انتقاد بود. باری، این امر موجب شد که سخن‌سنان پندارنده از خلق قهرمان روسی عاجز است. لذا تورگنیف بر آن شد که این نقیصه را جبران کند و یک مرد عمل و واقعاً روسی، یعنی قهرمان نسل جوان را بیافریند. حاصل این کوشش بازارف<sup>۶</sup>، قهرمان نیهیلیست پدوان و پسران بود (۱۸۶۲). تورگنیف او را با عشق و ستایش آفرید، اما نتیجه کار غیرمنتظره بود: رادیکالها به خشم آمدند و گفتند که این نه قهرمان بلکه کاریکاتوری است. معتقد بودند که این نیهیلیست، با ماتریالیسم پر خاشاکش،

1. *A Nest of Gentlefolk* 2. *On the Eve* 3. *Dobrolyubov*  
4. *Chernyshevsky* 5. *Insarov* 6. *Bazarov*



که کلیه ارزشهای مذهبی و استتیک را نفی می‌کند و به‌چیزی جز قورباغه ایمان ندارد (والبته باید گفت که تشریح قورباغه شعیره مردم ضد مذهب پیرو اصول مادی داروین بود) کاریکاتور نسل جوان است و مراد از ارائه او جلب رضایت عناصر ارتجاعی است. باری، هو و جنجالی علیه تورگنیف بر اه انداختند و گفتند که دیگر چنته اش خالی شده است. راست است که اندکی بعد قشروان تروافر طی تر رادیکال در وجود منتقد جوان خود، پیسارف<sup>۲</sup>، این حکم را مقلوب کرد و نام نیهیلیست را پذیرفت و «بازارف» را در مقام سرمشق کمال مطلوب شناخت. اما این شناسایی دیرگاه، جراحت عمیقی را که بر خورد اولیه با بازارف بر تورگنیف وارد آورده بود التیام نبخشید. تصمیم گرفت که روسیه و ادبیات را ترک کند. هنگامی که پداند و پسران منتشر شد و مبارزه علیه او آغاز گردید در خارجه بود. در سایه مادام «ویساردو» در خارجه ماند. نخست در «بادن بادن»<sup>۳</sup> و از ۱۸۷۱ بعد، در پاریس - و جز برای دیدارهای کوتاه به روسیه باز نیامد. عزمش را به کناره‌گیری از قلمرو ادب در قطعه تغزلی منثوری تحت عنوان بس<sup>۴</sup> اعلام کرد که در آن به بدبینی و سرخوردگی خویش آزادی عنان می‌داد. لیکن به هر حال از صحنه ادب کناره نگرفت و تالحهظه مرگ همچنان به نگارش ادامه داد، اما در بیشتر کارهای این دوره از فعالیتش، از روسیه معاصر که بس بی ذوق و بی احساسش می‌پنداشت، روی گرداند و به جانب روسیه حوالی ایام کودکی و روسیه آشنای پیش از اصلاحات گرایید. بیشتر چیزهایی که پس از ۱۸۶۲ نوشت یا خاطرات محض یاد استانهایی است که از مصالح و مواد ایام جوانی پرداخته است. در هر حال خوش نداشت تسلیم سرنوشت نویسنده‌ای شود که زنده بگور شده است. دوبار دیگر در صدد برآمد در داستانهای بلند به مسائل روز پردازد: در دوده که در سال ۱۸۶۷ منتشر شد خشم خود را نسبت به کلیه طبقات جامعه روسیه ابراز کرد و در خاک بکر<sup>۵</sup> که در سال ۱۸۷۷ انتشار یافت کوشید تصویری از جنبش انقلابی دهه هفتاد را بدست دهد. اما این دو رمان هر دو مؤید بیگانگی و دوری وی از روسیه بود: این بیگانگی در اولی به صورت خشم ناتوان و در دومی

۰۱ Darwin: چارلز رابرت داروین طبیعی دان انگلیسی و مبدع تئوری تکامل تدریجی و بقای نسب (۱۸۰۹-۸۴) م.

2. Pisarev      2. Baden-Baden      4. Enough      5. Smoke  
6. Virgin Soil



در بی‌خبری او و نیز در فقدان حس درک واقعیتی است که در پرداختن به نهضت نیرومند دهه هفتاد جلوه می‌کند. باری، بتدریج که تعصب گروهی و حزبی، دست کم در عرصه ادب، فروکش کرد تورگنیف به محل شایسته خود باز آمد (وجهه کارهای اولیه اش هرگز کاهش نپذیرفته بود). تجدید حیات «استیک» در اواخر دهه هفتاد به احیای وجهه وی مساعدت کرد، و آخرین دیدارش از روسیه که به سال ۱۸۸۰ روی داد قرین موفقیت بود.

در همین احوال، بویژه پس از اینکه در پاریس مقیم شد، بارجال ادب فرانسه یعنی «مریمه» و «فلوبر» و ناتورالیستهای جوان از نزدیک آشنا شد. آثارش به زبانهای فرانسه و آلمانی ترجمه شد و شهرتش عالمگیر شد. وی نخستین نویسنده روسیه بود که در اروپا شهرت و آوازه یافت. یکی از شخصیتهای ادب پاریس شد؛ و یکی از نخستین کسانی بود که ذوق و استعداد «موپاسان»<sup>۱</sup> جوان را دریافت، و هنری جیمز (که در کتابی که به‌رمان نویسان فرانسه می‌پرداخت مقاله‌ای درباره تورگنیف انتشار داد) و سایر نویسندگان تازه کار در وی به چشم استاد می‌نگریستند. وقتی مرد «رنان»<sup>۲</sup> که بی‌خبریش در این زمینه بخشودنی است، اعلام کرد که بواسطه تورگنیف بود که روسیه که این همه مدت گنگ بود سرانجام به سخن درآمد.<sup>۳</sup> تورگنیف در میان همکاران فرانسوی احساس آسودگی بیشتری کرد تا در میان همکاران روسی (زیرا بایبشترشان از جمله تالستوی و داستایفسکی و نکراسف دیر یا زود به هم زد). و تأثیری که در خارجیان برجای می‌نهاد با احساسی که در روسیان برمی‌انگیخت دو چیز بس متفاوت بود: خارجیان همیشه تحت تأثیر لطف و صفای رفتارشان قرار می‌گرفتند؛ با روسیان که بود متفرعن و خودبین بود، و روسیان هر اندازه هم که قهرمان پرست بودند ناگزیر این خصیلت‌های دل‌آزار او را می‌دیدند.

اندکی پس از آخرین دیدارش از روسیه بیمار شد و در بیست و دوم اوت ۱۸۸۳ در بخش کوچک بوژیوال کنار سن<sup>۴</sup>، نزدیک پاریس از جهان رفت.

۱. Maupassan: ر.ک. ضمیمه.م.

۲. Renan: ر.ک. ضمیمه.م.

۳. این گفته آدم را بیاد سخنانی می‌اندازد که کارلایل در ۱۸۴۰، یعنی سه سال پس از مرگ پوشکین درباره «روسیه گنگ» نوشت.



در داستانهای اولیه خود به لرمانتوف تاسی جست و هاله رمانتیکمی راکه برگرد اشخاص «پچورین» مانندش می بینیم از او گرفت (آندری کولاسف،<sup>۱</sup> دوئل باز،<sup>۲</sup> سه تصویر<sup>۳</sup>) و شیووه مضمون نویسی فشرده را از او اقتباس کرد (یهودی).<sup>۴</sup> در یادداشتهای یک شکاچی که نگارش آنرا در ۱۸۴۷ آغاز کرد با چشم پوشی از چار چوب داستانی و چسبیدن به «برشهای زندگی» از آئین قرار دادی رمانتیک برید. اما تامدتها پس از این در کارهایی که جنبه داستانی غالب داشتند نتوانست به شیوه ای که بعدها از اختصاصات کارش شد دست یابد: چنانکه من باب نمونه داستان سه دیدار<sup>۵</sup> که به سال ۱۸۵۲ انتشار یافت داستانی است که صرفاً به هوا و جوا حساسی خاصی می پردازد که برگرد «تم» بسیار ضعیفی بنا می شود، و توصیفهایی که از شبهای مهتابی بدست می دهد آغشته به کیفیت شاعرانه بسیار رمانتیک و لطیفی است. دفتر یادداشت «وزانه یک آدم زیادی»<sup>۶</sup> که در ۱۸۵۰ انتشار یافت یادآور گوگول و داستایفسکی جوان است، از این لحاظ که مانند داستایفسکی به شأن و شرف تحقیر شده انسانی ولذت بیمارگونه ای که از این تحقیر دست می دهد می پردازد و به شیوه گوگول و بی شباهت به راه و رسم خود به تکلف و لفاظی شدید میل می کند. (اصطلاح «آدم زیادی» فوق العاده بختیار بود و هنوز هم نویسندگان تواریخ ادب آنرا در اشاره به اید آلیستهای غیر فعال، به صورتی که تورگنیف و معاصرانش وصف کرده بودند، بکار می برند.) و بالاخره مومو<sup>۷</sup> که در سال ۱۸۵۴ منتشر شد داستانی است «نوع دوستانه» که از سنت و راه و رسم پالانو و مردم فقیر تبعیت می کند. مومو داستان مشهور سرف ناشنوا و سگ اوست که زن ارباب دستور می دهد معدومش کنند. در این داستان احساس رحم و شفقت با استفاده از شیوه هایی القاء می شود که در نظر خواننده امروزی نارواست، و بیش از آنکه بر خیال تأثیر کند دستگاه اعصاب را در فشار می گذارد. از سوی دیگر، یادداشتهای یک شکاچی که در فاصله بین سالهای ۱۸۵۱-۱۸۴۷ نگارش یافت به بهترین و پایاترین و کم ایرادترین کوششها و دست آوردهای تورگنیف و رنالیسم روس تعلق دارد. این کتاب شرح بر خوردها و دیدارهای اتفاقی گوینده داستان در اوقاتی است که با سگ و تفنگ خود، بولخوف<sup>۸</sup>

1. Andrey Kolosov      2. The Duelist      3. Three Portraits      4. The Jew  
5. Three Meetings      5. The Diary of a Superfluous Man      7. Mumu  
8. Bolkhov



ناحیه زاد بومی خود و حوالی و اطراف آن را زیر پا می نهد. طرح واره هایی که بدینسان می پردازد نظم و ترتیب معین و چارچوب و استخوانبندی نقلی مشخصی ندارند و جز گزارش آنچه که راوی دیده و شنیده است حاوی چیز دیگری نیستند. بعضی از آنها صرفاً وصف چشم انداز یا اشخاص داستانند و بعضی دیگر مشتمل بر گفتگو هایی است که بار راوی شده و یا راوی تصادفاً شنیده است. گاهی اوقات انگیزه های «دراماتیک» در کار می آید اما بسط و پیشرفت آن جز در قالب جلوه های متوالی و کوتاهی که راوی از اشخاص مورد بحث دریافت می دارد صورت نمی گیرد. ارائه واقیعت امر و پرهیز مجداند از هر چیز تصنعی و ساختگی از اختصاصات بارز کتاب بود - الغرض، چیز تازه ای بود. روستاییان از خارج و آنطور که راوی می بیند تصادفاً با ایشان مواجه می شود توصیف می شوند و زندگی درونی و شخصی شان مورد نظر نیست. چنانکه گفتیم نویسنده ایشان را بار و روح موافقت و همدردی بیشتری تصویر می کند. ملاکین و نجیب زادگان یا در مقام مردمی مبتذل و ظالم و یا به صورت افرادی بیکاره و کاهل ارائه می شوند. تورگنیف انسانیت دهقانان و قدرت خیال و استعداد هنر و شعر و حس شرف و شأن و هوشمندی ایشان را تا کید می کند، و به همین شیوه آرام و بی ادعا بود که کتاب، ناروایی و بیهودگی نظام سرفداری را بر دلها نشاناند. اینکه که نظام سرفداری چیزی مربوط به گذشته است یادداشتها بار دیگر، چند آنکه یک کتاب بتواند، بی ضرر و زیان می نماید، و باز ساختن محیطی که در آن تأثیر شان چون بمبی بطنی و انفجار بود نیاز به تخیلی تاریخی دارد.

یادداشتها چنانچه در مقام ادبیات دآوری شوند اگر هم از هر حیث فوق ستایش و تمجید نباشند از بسیاری جهات چنین اند. تورگنیف در ارائه چشم اندازهای روستا و سرشت دهقانان هرگز از حدود شاهکارهایی نظیر خوانندگان<sup>۱</sup> و مرغزار بژین<sup>۲</sup> فراتر نرفت؛ و خوانندگان راحتی پس از نخستین عشق و پدران و پسران می توان عالیترین اوج موفقیت وی و در بردارنده زبده کیفیات هنرش به شمار آورد. این داستان توصیف مسابقه تصنیف خوانی، در میخانه ده، بین «باشکا توروک»<sup>۴</sup>

1. Singers

۲. *Bezhin Meadow*: و جالب اینجاست که همین دو قطعه یعنی خوانندگان و مرغزار بژین، هستند که سخت مورد ستایش هنری جیمز قرار گرفته اند.

3. *First Love*

4. *Yashka Turok*



دهقان، و سوداگری از مردم «ژیزدرا»<sup>۱</sup> است و نمونه شیوه‌ای است که تورگنیف به یاری آن دهقانان را تصویر می‌کند؛ و در این مقام ایشان را بطور یکجانبه صورت کمال مطلوب نمی‌بخشد و حالت شاعرانه بدیشان نمی‌دهد. تأثیری که این مسابقه با ارائه حس عالی ادراک ارزشهای هنری «خوانندگان» ببار می‌آورد با می‌گساری شدیدی که پس از پایان مسابقه بدان اقدام می‌کنند تعدیل می‌یابد. چه می‌خانه‌دار، «یاشکا» را به خاطر پیروزی که کسب کرده است به می میهمان می‌کند. خوانندگان را می‌توان در مقام داستانی دید که عالیترین ویژگی را به نثر تورگنیف می‌دهد. نثر آن دقیق و تاحدی مصنوع است، اما روانی و سهولت از هر کلمه و عبارتش می‌تراود. نثری است گزیده و سرشار، که با وسواسی عجیب از کلمات یا عبارات خام و روزنامه‌ای که ممکن است موجب ومایه دلزدگی خواننده گردد پرهیز می‌کند. زیبایی تصویر چشم‌انداز بطور عمده مدیون انتخاب دقیق کلمات و الفاظ وصفی است که اجزاء را به ذهن فرا می‌خوانند. در آن از تصویرسازی آرایشی و پرنقش و نگار به شیوه گوگول، و کلمات و الفاظ مقفی و موزون و آهنگین اثری نیست. اما در آن‌گاه، دست شاعر یادستیار او که بادقت و به شیوه‌ای متنوع و عاری از تظاهر و گستاخی عبارات را هماهنگ می‌کند آشکارا دیده می‌شود.

متعاقب یادداشتها و مومو داستان مهمانسرا<sup>۲</sup> را نوشت. در اینجا نیز مانند مومو نویسنده به رفتار ظالمانه و عاری از احساسی که مالکین با سرفهای خود دارند می‌پردازد، اما برای نخستین بار «اتم سفر»<sup>۳</sup>ی که وقوع تراژدی را ضرور می‌سازد و از ویژگیهای کار اوست جانشین عنصر احساسی و «نوع دوستانه» می‌شود. از پی مهمانسرا یک رشته شاهکار را در فاصله بین سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۶۱ عرضه کرد. نویسنده خود این آثار را به دو گروه تقسیم می‌کند: رمان و داستان کوتاه<sup>۳</sup>. در سخن از نوشته‌های تورگنیف تفاوت رمان با داستان کوتاه زیاد مربوط به وسعت عمل و حجم اثر نیست بلکه بیشتر در این است که رمان به مسأله مهم اجتماعی می‌پردازد در حالی که داستان کوتاه قصه‌ای است ساده با حوادث و وقایع عاطفی و خالی از مسائل حاد اجتماعی. هر رمان هسته‌ای داستانی دارد، که از حیث موضوع و تنه خود شبیه به هسته نقلی داستان کوتاه است، جز اینکه چندان بسط می‌یابد که به یک مسأله حاد اجتماعی مبتلا به زمان پاسخ گوید. رمانهای

1. Zhizdra      2. The Inn      3. Romany and Povesti



این دوره از فعالیت نویسنده عبارتند از: «دوبین» (۱۸۵۶)، «آشیانه اشرف» (۱۸۵۹)، «در آستانه» (۱۸۶۰)، «و پدران و پسران» (۱۸۶۲)؛ داستانهای کوتاهش اینهاست: «دو دوست»<sup>۱</sup> (۱۸۵۴)، «نقطه آرام»<sup>۲</sup> (۱۸۵۴)، «یاکوف پاسینکوف»<sup>۳</sup> (۱۸۵۵)، «مکاتبه»<sup>۴</sup> (۱۸۵۶)، «فاوست»<sup>۵</sup> (۱۸۵۸)، «آسیه» و «نخستین عشق» (۱۸۶۰).

چنانکه می‌بینیم رمانهای اجتماعی بطور عمده به دوران اصلاحات یعنی سالهای ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۱ مربوط می‌گردند درحالی‌که داستانهای کوتاه بیشتر به دوران سلطه و غلبه ارتجاع تعلق دارند. لیکن حتی در آستانه آزادی سرفها نیز تورگنیف تا آن حد فارغ از مسائل اجتماعی بود که داستان نخستین عشق را نگاشت که داستانی است کاملاً عادی.

از اینقرار رمانهای تورگنیف آن دسته از داستانهای او هستند که در آنها بیشتر رابه اختیار متعهد به نگارش چیزهایی دیده‌است که محتوای اجتماعی دارند. نویسنده در درجه نخست به یاری فطرت و سرشت اشخاص داستان به این محتوا دست می‌یابد، زیرا اشخاص داستان را نمایانگر و معرف مراحل می‌سازد که طبقه روشنفکر روسیه متوالیاً پشت سر نهاده‌است. رودین، معرف ایدئالیستهای ترقیخواه دهه چهارم و لاورتسکی<sup>۷</sup>، ایدئالیست اسلاو پرست همان نسل و «النا»<sup>۸</sup> تجسم جوش و غلیان فعال و بلند نظر نسل ماقبل اصلاحات، و بازارف مظهر ماتریالیسم پر خاشجوی نسل سال ۱۸۶۰ است. ثانیاً این محتوا را با مضمونهای گفتگوهایی که اشخاص داستان در مورد مسائل روز با هم دارند (مسائلی نظیر اسلاو فیلیسم، غرب گرایی، و توانایی طبقه درس خوانده به عمل، محل هنر در زندگی و علوم و غیره) تقویت و تحکیم می‌شود. این گفتگوها رمانهای تورگنیف را از «رمانچه»های<sup>۹</sup> او مشخص و متمایز می‌سازند: ارتباط چندانی با آکسیون داستان ندارند و همیشه هم زیاد به شخصیت اصلی داستان نمی‌پردازند. منتقدان اجتماعی زمان بیشتر از این گفتگوها سخن می‌دارند، درحالی‌که این گفتگوها در رمانها از عناصر بسیار ناپایدارند. اغلب پیش می‌آید که نویسنده دو شخصیت را در داستان می‌آورد و این دو شخصیت جز اینکه با همدیگر گفتگو کنند نقشی در داستان ندارند و خواننده ترجیح می‌دهد از خیر وجودشان بگذرد.

- |                     |                 |                   |
|---------------------|-----------------|-------------------|
| 1. Two Friends      | 2. A Quiet Spot | 3. Yakov Pasyukov |
| 4. A Correspondence | 5. Faust        | 6. Asya           |
| 7. Lavretsky        |                 |                   |
| 8. Elena            | 9. Nouvelles    |                   |





اما مشخصیهای اصلی و مرکزی داستان - یعنی قهرمانان - در بسیاری موارد نه تنها معرف و نماینده طبقه خود بلکه مردم باروح و زنده‌ای نیز هستند. «دوین» که از حیث تاریخ از سایر رمانها جلوتر است از حیث شخصیت پردازی یکی از شاهکارهای قرن نوزدهم است. یکی از رمان‌نویسان برجسته فرانسه (که آن قدر قدیمی مسلک است که تورگنیف را بر تالستوی و داستایفسکی و چخوف ترجیح می‌دهد) هنر ظریف و دقیقی را به من خاطر نشان کرد: این هنر که چگونه بیاری آن تأثیری که رودین بر سایر شخصیتها و خواننده می‌کند به تدریج رنگ عوض می‌کند و از برتری تابناکی که در لحظه ظهور دارد به سقوط قطع پیوندد بز دلانه با «ناتالیا» می‌انجامد و باز چگونه از این حالت بدر می‌آید و جلوه‌هایی از مردی پاک‌باخته و تباه را ارائه می‌کند و از آنجا چگونه تغییر موضع می‌دهد و به سوی موقع جبران‌کننده‌ای که مرگ قهرمانانه اما بیهوده‌اش بر مواضع ناحیه «سن آنتوان»<sup>۲</sup> باشد می‌گراید. به گمان این نویسنده فرانسوی این تبدیل و تحول ظریف رفتار در آثار داستانی هم‌تا ندارد. اگر این نویسنده با زبان روسی بیشتر آشنا می‌بود قطعاً درمی‌یافت که تورگنیف در این عرصه شاگردی است هوشمند و آفریننده که از پوشکین تقلید می‌کند. تورگنیف نیز مانند پوشکین در یوگنی ادنگین شخصیت‌های داستانی را چون تالستوی و داستایفسکی تجزیه و تشریح نمی‌کند و از روحشان پرده بر نمی‌گیرد بلکه بعضاً با نشان دادن نحوه انعکاسشان در دیگران و بعضاً به یاری هوا و جو بسیار رقیق و لطیفی که بر گردشان می‌تند محیط ذهنی ایشان را القا می‌کند. و این البته شیوه‌ای است که در یک رمان شاعرانه بی‌درنگ خاستگاه خود را لومی‌دهد. تورگنیف هر جا و هرگاه که می‌خواهد زندگی درون اشخاص داستان را به شیوه‌ای جز این نشان دهد در می‌ماند. نمونه این ناکامیابی توصیف احساس «الن» برای «انصارف» است، که بسیار ملالست‌آور و دل‌آزار است. برای اجتناب از سقوط در دام شعر و زیبایی دروغین، ناچار بود تمام نیروی خویش را در انتقاد از خود را بکار گیرد.

با این همه، هر چند شخصیت‌های داستانش به مدد اشاره بنا می‌شوند و از «تشریح» مایه نمی‌گیرند باز از عناصر عمده‌ای هستند که داستان را زنده و باروح

1. Natalia

۲. St. Antoine: محله‌ای در پاریس که انقلاب کبیر فرانسه از آنجا شروع شد. - م.





نگه می‌دارند. تورگنیف نیز مانند بیشتر رمان‌نویسان روس شخصیتها را بر طرح داستان مسلط می‌سازد، و چیزی که خواننده بیاد می‌آورد همین اشخاص است. اشخاص رمانهای تورگنیف را (جدا از داستانهای دهقانی) می‌توان تحت این دو عنوان طبقه‌بندی کرد: مردم بی‌فرهنگ و طبقه برگزیده و نخبه.

مردم بی‌فرهنگ و مادی اخلاف بلافصل شخصیتهای داستانی گوگول هستند: یعنی مردم فرومایه و از خود راضی. البته در آنها نشانی از کاریکاتور مسخره و آعراق‌آمیز آفریده‌های گوگول نیست؛ طنز و طعن تورگنیف بسیار ظریف و عاری از گستاخی است و تمهیدات مضحک و چشمگیری را پشتیبان خود ندارد. از سوی دیگر برگزیدگانند، یعنی زنان و مردانی که ارزشها را ادراک می‌کنند و بر آنها پای که فقط در فکر تفریح و وصول به مقام و موقعیت اجماعی هستند برتری دارند. در اینجا هم باز مردان با زنان فرق فاحش دارند. جنس لطیف از زیر دست تورگنیف خیلی بهتر از جنس خشن در می‌آید. زنان نیرومند و عفیف پراحساس و پاکدامن را نخست پوشکین وارد ادبیات روسیه کرد و در برابر مردان ضعیف و بالقوه بلند نظر و آزاد فکر اما غیر فعال و بالنتیجه سطحی قرارداد. این‌گونه زنان، به هر حال، به دفعات در آثار رئالیستها ظاهر می‌شوند، لیکن این ظهور هیچگاه به قوت و شدتی نیست که در کار تورگنیف به چشم می‌خورد. زنانی که او ساخته و پرداخته است شهره آفاق‌اند و این اشخاص در نشر و اشاعه قصه نیکنامی زنان روس بسیار مؤثر بوده‌اند. شهامت و اخلاق، مایه‌نمای زنانی است که در مقام شخصیتهای اصلی ارائه می‌کند. آری، این قدرت را دارند که کلیه ملاحظات دنیوی را در راه عشق ایثار کنند (چون ناتالیا در دودین) و یا سعادت را فدای وظیفه سازند (نظیر لیزا<sup>۱</sup> در آشیانه اشراف) اما آنچه در این زنان بردل خواننده می‌نشیند در درجه اول کمال زیبایی اخلاقی ایشان نیست بلکه زیبایی شاعرانه‌ای است که هنر لطیف و کامل آفریدگارشان برگردشان پرداخته است. تورگنیف در این هنر بی‌بدیل، که خاص خود اوست، در نقطه آدام و نخستین عشق به‌عالیترین اوج خویش می‌رسد، در نقطه آدام تمسفر تراژیک و شاعرانه و روستایی، در مقامی که از ویژگیهای کار او است به‌منتهای غلظت و تراکم می‌رسد و قوت اشاره، که اشخاص را مستقر می‌سازد، بر هر چه نوشته است

1. Liza



تفوق می‌جوید و از مرز آثار داستانی می‌گذرد و به قلمرو شعر وارد می‌شود، و این کار را نه به‌یمن زیبایی لفظ و کلام مجرد بلکه به‌حکم اشاره و اهمیت محتوا به‌انجام می‌رساند. نخستین عشق با سایر آثار تورگنیف قدری فرق دارد: اتمسفر آن سردتر و صاف‌تر است و هوای رقیق محیط داستانهای لرمانتوف را به‌یاد می‌آورد. قهرمانان داستان، زینایدا<sup>۱</sup> و پدرگسینده<sup>۲</sup> داستان، (که علی‌العموم پدر نویسنده‌اش می‌دانند) خصوصیات حیوانی و نیروی زیستی بیشتری دارند و از حدی که تورگنیف برای قهرمان داستان معین می‌کند درمی‌گذرند. شهواتشان تند و مشخص و خالصی از ابهام ایدئالیستی و مبتنی بر خودخواهی است، لیکن نیروی زیستی که خود توجیه حقانیت خویششان است این خودخواهی را جبران می‌کند. نخستین عشق که در بین تمام نوشته‌های تورگنیف یگانه است کمتر از همه آرامبخش است. اما خصلت بارزش این است که نویسنده داستان را از نظرگاه جوانی که شیفته زینایدا است و نیز از لحاظ درد و حسادت باز می‌گوید که یک جوان نورسیده نسبت به رقیب و پدر خویش در خود احساس می‌کند.

تورگنیف در ۱۸۶۰ در اوج شهرت و محبوبیت خود مقاله مشهوری درباره هملت و دن‌کیشوت نوشت. به‌نظر وزعم او این دوشخصیت الگوهای قشربگزیده و متفکرند، و این قشر به‌دوگروه منقسم می‌شود: گروهی که از وجود خویش در جامعه آگاه‌اند و درونگرا و خویششان نگر و بالتیجه مردمی غیرفعال از قماش هملت‌اند، و گروهی دیگر که پرشور و ساده دل و باشهامت و لذا در طراز دن‌کیشوت‌اند و هیچ ابائی ندارند از این‌که این شهامت ایشان را اسباب مضحکه مردم کند. خود او و قسمت عمده قهرمانانی که ساخته و پرداخته بود در مایه هملت بودند، اما او همیشه می‌خواست افرادی در مایه دن‌کیشوت و بیافریند که صرف و ارستگی از تأمل و تردید بدیشان امکان فعالیت دهد و در عین حال، وجود ارزشهای عالی ایشان را از سطح مردم بی‌فرهنگ و مادی برکشد. در اواخر دهه چهارم، منتقدان که متوجه بی‌حرکی قهرمانانش شده بودند جنجالی بر راه انداختند و از او خواستند قهرمانان فعالیت را بیافرینند. تورگنیف در زمان در آستانه مبادرت به این کار کرد، اما این اقدام قرین موفقیت نبود؛ یکی از میهن‌پرستان بلغاری را به‌نام «انصارف» در مقام قهرمان برگزید لیکن نتوانست

1. Zinaida



نفس زندگی را در او بدمد. انصارف، یک عروسک صامت بیش نیست و گاهی اوقات مضحک هم هست، و به اشتراک «النا»ی خشک و بیروح، رمان را آشکارا به صورت بدترین کارهای دوران پختگی و کمال طبع او در می آورد.

بهترین رمان تورگنیف و مآلاً مهمترین اثر او پدوان و پسران است. در این اثر که یکی از بزرگترین رمانهای قرن نوزدهم است تورگنیف با موفقیت تمام دو مسأله ای را که در نظر داشت حل کرد: دو مشکلی که به حلشان همت گماشت یکی خلق قهرمان زنده ای بود که وجودش بر خویشتن نگری و معاینه نفس استوار نباشد و دیگری حل تضاد موجود بین یک «تم» اجتماعی و خیال. پدوان و پسران تنها رمان تورگنیف است که در آن مسأله و مشکل اجتماعی به کمال تقطیر شده و بی هیچ فضولاتی در قالب هنر ریخته شده است و چیزهایی مانند مطالب خام و روزنامه ای از آن نشد نمی کند. در این اثر، هنر ظریف و شاعرانه تورگنیف در عرصه داستانرایی به کمال خود می رسد، و بازarf تنها مرد ساخته و پرداخته او است که شایستگی این را دارد که در کنار زنان آفریده اش جای گیرد. اما شاید جنبه زنانه و ملایم نبوغ نویسنده در هیچیک از آثار دیگرش با چنین روشنی و وضوحی امکان جلوه و جولان نیافته است. بازarf مردی است نیرومند، اما ساخته و پرداخته دست هنرمندی است که مرد نیرومند در نظرش چیزی غیر عادی است. تورگنیف نمی تواند قهرمانی را که می سازد به موفقیت برساند و برای اینکه وی را از وضع نامناسبی که در صورت موفقیت با آن مواجه می گردید معاف دارد او را تسلیم مرگ می کند، آنهم نه مرگی طبیعی بلکه مرگی که به حکم سرنوشت عارض می شود زیرا که سرنوشت، تصادف کور، و اتفاق مطلق بر جهان تورگنیف حکم می راند، چنانکه بر جهان «هاردی»<sup>۱</sup> نیز حاکم است، جز اینکه مردم داستانهای تورگنیف بی اینکه دستی به مقاومت تکان دهند تن به قضا می دهند و تسلیم می شوند. حتی بازarf شجاع نیز همچون گلی که در گلزار بیژمرد باشجاعتی خاموش و بی هیچ اعتراضی تسلیم این سرنوشت می شود و می میرد.

خطا است اگر بگوییم که پس از پسران و پدوان نبوغ تورگنیف در سرایش زوال افتاد، اما به هر حال از رشد بازماند. آنچه برای معاصرانش اهمیت بیشتری داشت این بود که بازندگی مردم روسیه قطع تماس کرد و

۱. Thomas Hardy: ر.ک. ضمیمه.م.



بنابر این اگر چه در مقام یک نویسنده عالیقدر باقی ماند نمی توانست در زمرة معاصران بشمار آید. کوششی که باز به عمل آورد و خواست که در دود و خاک بگر به مسائل روز بپردازد جز تأیید بیشتر این قطع تماس با عصر جدید نبود. دود از حیث ساخت و بافت بدترین رمان تورگنیف است: متضمن داستان عشقی بس زیبایی است، لیکن گفتگوهایی که ربطی به اشخاص داستان ندارند و صرفاً بحثهایی روزنامه‌ای هستند مشعر بر اینکه روسیه روشنفکران و درس خواندگان، جز «دود» نیست مدام جریان داستان را قطع می کنند و مانع و مزاحم کارند. خاک بگر اثری است کاملاً ناموفق، و دردم در این مقام شناخته شد. و هر چند حاوی نکات بسیاری است که نویسنده را در اوج کمال هنر خود نشان می دهد (و اعضای خانواده اشرفی و قرطاس باز «سپیاگین»<sup>۱</sup> از جمله بهترین تصاویر طنز آمیز هستند) با وجود این بی خبری مطلق نویسنده در موضوعی که درباره آن می نویسد و تصور نادرستی که از این امر دارد رمان را پاک از قوت و استحکام می افکند. تصویری که از انقلابیون دهه هفتاد ارائه می کند مانند گزارشی است که کسی از کشوری که هرگز ندیده است بدست می دهد.

اما با اینکه تورگنیف نمی توانست درباره مسائل روز بنویسد نبوغ نگارش داستانهای عشقی شگفتی را که بهترین دست آوردهای وی به ادبیات جهانند از دست نداد. دود اگر از این گفتگوهای زائد پیراسته شود رمانچه زیبایی است که می تواند با بهترین داستانهای که در دهه پنجاه نگاشت برابری کند، هم چنین است سیلابهای بهاری.<sup>۲</sup> موضوع هر دو یکی است: جوانی به دختری زیبا و پاکدامن عشق می ورزد اما به خاطر زن سی ساله شهوانی و رسیده‌ای که مورد عشق بسیار کسان بوده و جوان دلباخته در نظر او بازیچه شهوتی زودگذر بیش نیست از این دختر دست می کشد. اشخاص این دو داستان، یعنی «ایرینا»<sup>۳</sup> زن سی ساله در دود و ژما<sup>۴</sup> دختر ایتالیایی سیلابهای بهاری در زمرة بهترین تصاویر نگارخانه نویسنده اند. صحنه وقایع سیلابهای بهاری ایام گذشته است؛ صحنه بیشتر وقایع این دوران اخیر، روسیه ایام پیش از اصلاحات است. بعضی از این داستانها تراژدیهای

1. Sipyagin

2. The Torrents of Spring

3. Irina

4. Gemma



کوچکی بیش نیستند (و یکی از بهترین نشان لیر استپ‌ها است)؛ بقیه تکه‌هایی غیر داستانی از خاطرات اند و در پاره‌ای موارد شیوه‌کار و «تم» یادداشتهای یک شکادچی را دنبال می‌کنند. اینها همچنین بخشی از زندگی‌نامه او و حاوی گزارشهای جالبی از آشنایی نویسنده با پوشکین و بلینسکی و گزارش فوق‌العاده‌ای از اعدام تروپمان<sup>۲</sup> است که در نوع خود و از حیث توصیف عجیبی که از واقعیت امر ارائه می‌کند یکی از دهشتناکترین گزارشهایی است که تاکنون از اعدام بدست داده شده است.

با همه «آتمسفر» رئالیستی که بر آثار عمده‌اش دامن می‌گسترده‌ای رمانتیک و شاعرانه‌ای همیشه در او هست: برخوردش با طبیعت همیشه عاشقانه است و همیشه خواهش و میلی که در اعماق درونش کمین کرده است وی را برمی‌انگیزد که حدود و قیودی را که آئین رئالیسم بر رمان نویس روس تحمیل کرده است زیر پا نهد. وی نه تنها فعالیت ادبی خویش را در مقام شاعر غزلسرا آغاز کرد و با اشعاری به‌نثر<sup>۳</sup> آنرا به پایان برد بلکه حتی در رئالیستی‌ترین و اجتماعی‌ترین رمانهایش نیز ساختمان و هوای داستان تغزلی و شاعرانه است. یادداشتهای یک شکادچی حاوی صفحات بسیاری است که در آنها طبیعت به لحنی شاعرانه و وصف می‌شود، و قطعه جالب‌گرددش در جنگل<sup>۴</sup> که متعلق به دوران پختگی و کمال طبع اوست نیز چنین است: در اینجا برای نخستین بار تصور نویسنده از طبیعت بی‌اعتنا و جاودانه در برابر انسان گذرا، در نثری متین و آرام که به بیاری اشارات ساده به شعر دست می‌بازد مجال بیان می‌یابد. دوران آخر فعالیتش با نثر شعرگونه بس است آغاز می‌شود و در اشعاری به نثر به ذره کمال می‌رسد. در عین حال، عنصر «وهم‌آمیز» حقوق خویش را همچنان مطالبه می‌کند. در بعضی از داستانها (از آنجمله سگ،<sup>۵</sup> بز، بز، بز، بز، بز و در قصه آلکسی کشیش<sup>۶</sup>) این عنصر فقط در قالب اشاره‌ای است که بر حضور چیزهای مرموز در صحنه‌های معمول و نزدیک به واقع می‌کند.

1. *A Lear of The Steppes*
2. *The Execution of Troppmann*
3. *Poems in Prose*
4. *A Tour in The Forest (1857)*
5. *The Dog, Knock! Knock! Knock!*
6. *The Story of Father Alexi*



از این داستانها از همه مهمتر آخرین داستان او به نام کلادامیلیچ<sup>۱</sup> است که آنرا تحت تأثیر مطالعات و تأملات «اسپریتوالیستی» نوشته است. این داستان از حیث ساختمان با بیشتر داستانهایی که در آنها به علایق انسانی می‌پردازد برابری می‌کند لیکن امروزه دشوار بتوان عنصر مرموزی را که در او است از صمیم قلب ستود، و خود داستان کلیهٔ یک نواختیهای اجتناب ناپذیر «اسپریتوالیسم»<sup>۲</sup> عهد و یکتوریار ادا را است. در شماره‌های از داستانها، تورگنیف قیود و قالب رئالیستی را گسست و چیزهایی نظیر اشباح<sup>۳</sup> و سرود عشق فیروزمند<sup>۴</sup> را نگاهاشت، که به شیوهٔ رمانچه‌های ایتالیایی قرن شانزدهم است. البته این داستانها با داستانهای نظیر همزاد یا آقای پراخاد چین داستایفسکی تفاوت فاحشی دارند. داستایفسکی با مواد و مصالحی که از واقعیت زشت و ننگبار می‌گیرد موفق می‌شود بافته‌های وهم آمیز بسازد. تورگنیف به رغم اسباب و لوازمی که در کار آورد هرگز نتوانست خویشتن را از چنگک اتمسفر دست دوم اتاق کار «مأمور واسطهٔ احضار ارواح» آزاد کند. سرود عشق فیروزمند نوعی دیگر از محدودیت و ضعف کارش را برملا می‌کند و آن نارسایی زبان او در پرداختن به موضوعهایی است که واقعیت تام و تمام ندارند. این ضعف را همهٔ معاصران او، بجز تالستوی و لسکوف داشتند. اینها (به‌خلاف پوشکین و گوگول) فاقد چنان حسی بودند که کلمات را استشمام می‌کنند و زبان را در مقام زبان درمی‌یابند و آنرا وامی‌دارد که در عرصه‌های ناشناخته و ناآشنا خدمت کند. از نظر ایشان کلمات، نشان چیزهای آشنا و احساسات آشنا بودند. درگیری ایشان با زبان در مقیاسی بس محدود صورت می‌گرفت و فقط همینقدر بدیشان خدمت می‌کرد که از واقعیات روزمرهٔ قرن نوزدهم پافرا تر نگذارند.

همین محدودیت در آخرین و تغزلی‌ترین اثر تورگنیف یعنی اشعاری به‌نثر به چشم می‌خورد (تورگنیف در اصل این اثر را سه‌نیلیا<sup>۵</sup> نام کرد؛ عنوان بعدی

1. Clara Milich (1883)

۲. Spiritualism: اعتقاد به اینکه مردگان در قالب ارواح خود به زندگی ادامه می‌دهند و می‌توان توسط شخص ثالثی (واسطه) با ایشان تماس گرفت. آئین فلسفی مشعر بر اینکه واقعیت در اساس یک چیز روحانی و معنوی است (ایدالیسم).-م.

3. Phantoms (1864)

4. The Song of Triumphant Love (1881)

5. Senilia



را سردبیر پیک ادوفا که اثر نخست در آن چاپ شد با موافقت ضمنی نویسنده بدان داد. این اثر حاوی یک رشته قطعات متشور و کوتاه است، و بیشتر این قطعات برگردیده‌ای کم و بیش داستانی می‌چرخند. از حیث ساختمان شبیه به تغزلات پارناسیهای افرانسه‌اند، که سمبولهای بصری را در بیان تجارب ذهنی بکار می‌بردند. گاهی اوقات به حدود قصه‌های اخلاقی و تمثیلی نزدیک می‌شوند: در این «اشعار» بیان نهایی و بس ناتوان بدبینی آمیخته به کوشش و نیز ترسی را که از طبیعت تأثرناپذیر دارد و تحقیر آمیخته به ترحمی را که نسبت به عبث بودن وجود آدمی احساس می‌کند می‌توان دید. بهترین این «اشعار» آنهایی هستند که به جامعه طنز آراسته‌اند. آن عده که شائبه شاعرانه ناب دارند با گذشت زمان جلوه و جلای خود را از دست داده‌اند و با وضوحی فزون از اندازه بر حوالی سال ۱۸۸۰ اشاره می‌دارند و این اوقاتی است که به زحمت می‌توانند به چیزی که با آن پیوند دارد پیرایه‌ای از زیبایی ببندد. آخرین حلقه از این سلسله زبان‌دوسی<sup>۱</sup> است که از همه بیشتر صدمه دیده است. و این صدمه نه تنها نتیجه گذشت زمان بلکه حاصل کثرت استعمال بوده است. این قطعه کلیه ضعفها و نارساییهای شیوه نگارش نویسنده را، آنگاه که از چیزهای آشنا و ملموس بدور افتاده، به صورتی فشرده ارائه می‌کند. باری، هنر فصاحت اینک از دست رفته است.

تورگنیف نخستین نویسنده روسیه بود که خواننده جهان غرب را مسحور و مفتون کرد. هنوز هستند مردم دیر کرده‌ای که به سنتهای عهد و یکتوریا دل بستگی دارند و وی را تنها نویسنده روسیه می‌دانند که کارش ملال آور نیست، اما از لحاظ بیشتر دوستداران ادب روس، اینک خوراکیهای گواراتری جانشین دست پخت او شده است. تورگنیف بیشتر صبغه و رنگ قرن نوزدهم را داشت و شاید، خواه در روسیه و یا در غرب آن، بارزترین نماینده بخش آخرین قرن باشد. وی نویسنده‌ای بود مانند نویسندگان عهد و یکتوریا، مردی بود سازگار و از این حیث از کلیه معاصران روسی خود ممتاز بود، و همین که یک وقت موجب بلندی آوازه اش در غرب بود اینک ناگزیر از شهرتش در شهر

۱. Parnassians: گروهی مرکب از تنودور دو بان ویل، لویی منار، لوکت دولیل، سولی پرودم،

و فرانسوا کوپه.م.





و دیار خود می‌گاهد. تورگنیف در بادی امر در مقام چیزی نو، چیزی کاملاً روسی، بر غرب جلوه کرد، اما اینک لزومی ندارد بر این نکته اصرار کنیم که وی در حقیقت به هیچوجه نماینده تمام مردم روسیه نیست. او فقط نماینده طبقه خود، یعنی مردم متوسط درس خوانده‌ای بود که می‌رفتند مردم روشنفکر «بی طبقه» را تشکیل دهند، و نیز نماینده نسل خود، که نتوانست با واقعیتهای روسیه تماس واقعی برقرار کند و چون در قلمرو عمل غیر فعال بود موفق نشد جایبی در آن برای خود بیابد، و چون چنین بود یکی از زیباترین فصلهای ادبی قرن نوزده را فراهم آورد.

تورگنیف را در زمان خود در مسائل اجتماعی از پیشوایان فکری بشمار می‌آوردند. اینک این امر غریب و نامفهوم می‌نماید. اینک مدت درازی است که مسائلی که وی با آنها در افتاد دیگری چیزهای حاد و مورد علاقه مردم نیستند. بر-خلاف تالستوی یا داستایفسکی یا گریبایدف یا لرمانتوف و گوگول و نیز به خلاف چادایف و گریگوریف و هرزن، تورگنیف دیگر معلم یا حتی «مخمر» نیست. کارش صورت هنر محض را یافته و شاید سودی که از این بابت عاید او شده بیش از زیانی بوده که در این دگرگونی دیده است. به این ترتیب جایگاهی ابدی در سنت ادبی روسیه یافته و این پایگاهی است که از دگرگونی ذوقها و انقلابات زمان ایمن است. ما از او خواستار حکمت یا راهنمایی نیستیم اما تصور آن زمانی را که خوانندگان و نقطه آرام و نخستین عشق و پدران و پسران دیگر مایه و اسباب مسرت و لذت خوانندگان روسیه نباشند امری محال و ناممکن می‌دانیم.

### نوع دوستان احساساتی

تورگنیف در نگارش یادداشت‌های يك شكاذچی نخستین رئالیستی نبود که به زندگانی دهقانان می‌پرداخت. سلف وی در این عرصه دم‌تری و اسلییه‌ویچ

۱۰ آنچه تورگنیف با آنها در تماس بود و واقعیتهای خام زندگی روسی نبود بلکه تنها انعکاس این واقعیتهای ذهن نسل روشنفکر بود.





گریگور وویچ<sup>۱</sup> بود که داستانهای دهقانی وی نظیر دهکده<sup>۲</sup> و آنتون گوره میکا<sup>۳</sup> که به ترتیب در سالهای ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ منتشر شدند از وقایع عمده آن دو سال پر حادثه بودند. این داستانها تأثیر عظیمی بر هواخواهان ادبیات نوین داشت و ایشان را بر آن داشت که زندگانی دهقانان را از نظر خوداشخاص داستان تصویر و توصیف کنند. اما تصمیم بدین کار «بهتر» از اجرای آن بود و داستانهایی را که بدینسان فراهم آمد به زحمت می توان رضایتبخش یافی حد ذاته و اجدارزش و اهمیت دانست. گریگور وویچ در تذکره نویسی مقام مهمتری را دارد، هم او بود که در ۱۸۴۵ داستانفسکی را به نکر اسف و بلینسکی معرفی نمود و بیش از چهل سال بعد در کشف چخوف نقش عمده ای را بازی کرد. پس از دهکده و یادداشتهای یک شکارچی ارائه زندگانی دهقانان به شیوه احساساتی آمیخته به «نوع دوستی» در میان رمان نویسان رئالیست باب شد، لیکن جزیک نفر کسی بر این زمینه شهرتی بنا نکرد. و این «ماری آلکساندروونا مارکو وویچ»<sup>۴</sup> بود که نام ایام تجرد وی «ولینسکی»<sup>۵</sup> بود. وی هم به زبان روسی و هم به زبان اوکراینی و با نام «مارکو - و اوچوک»<sup>۶</sup> می نوشت. داستانهای وی قصه های مردم اند؛ شخصیتهایی که در آنها ارائه می کند بسیار مشخص و متمایزند و تری دیدی در خصوص ارزش اخلاقی ایشان باقی نمی گذارد. بعلاوه، مقدار زیادی «ملودرام» سالم و اصیل نیز در کار می آورد. در تصاویر سیاه قلمی که بدست می دهد دهقانان سفید و کسانی که برایشان ستم می کنند، یعنی مالکان، همه سیاه اند. اگر چه در نقاشی این تصاویر جزیک رنگ به کار نمی برد و تصاویر را تا حدی ساده می پردازد با این همه ارزش نقل این داستانها به اندازه ای عظیم است که محل نویسنده را در مقام یک کلاسیک در عرصه ادب اوکراین توجیه می کند.

1. Dmitry Vasilievich Grigorovich (1822-99)
2. *The Village*
3. *Anton Goremyka*
4. Marie Alexandrovna Markovich (1837-1907)
5. Velinsky
6. Marko-Vovchok